

نامه‌های زندان: دو نامه خلیل ملکی

وقتی این دو نامه به دست ما رسید که کتاب نامه‌های خلیل ملکی (تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۱) زیر چاپ بود. این کتاب را ما تنظیم و ویرایش کردیم و بر آن مقدمه نوشتیم. فقط کارگردآوری نامه چند سال طول کشید. ولی اصلاً از وجود این دو نامه اطلاع نداشتیم و در نتیجه انتظار آن را نمی‌کشیدیم. اما چندی پس از این که نامه‌های ملکی زیر چاپ رفت آقای دکتر هوشنگ طالع پسرخاله پیروز ملکی این دو نامه را برای ما فرستاد. با این که ایشان از این که ما نامه‌های ملکی را برای چاپ آماده کرده بودیم بی‌خبر بود. این دو نامه از چند نظر خیلی اهمیت دارند. یکی این که تنها نامه‌هایی از ملکی به یکی از فرزندان‌ش هستند که به این ترتیب در دسترس عموم قرار می‌گیرند. دیگر این که طرز برخورد و رفتار دموکرات‌منشانه‌اش را با پسرش نشان می‌دهد، چه در امور خانوادگی، چه در گفتگوی سیاسی؛ پیروز ملکی در آن تاریخ در رم درس می‌خواند و فعالیت دانشجویی هم می‌کرد. ملکی دو سه بار در این دو نامه از پشتیبانی مادی و معنوی همسرش صبیحه بسیار سپاسگزاری و قدرشناسی می‌کند، اگر چه اشاراتی نیز به اختلاف سلیقه‌های‌شان در پاره ای امور خانوادگی دارد:

«چنان که می دانید مادر [= صبیحه ملکی] نیز مانند اغلب مردم - اما به خصوص او - دو وجهه دارد. در این اوضاع و احوال که من هستم و بارها بوده‌ام [یعنی توقیف و زندان] او تبدیل به ملانکه‌ای می‌شود.»

در ادامه نامه اشاره به این می‌کند که حقوق بازنشستگی‌اش را قطع کرده‌اند یا به زودی قطع می‌کنند و بار اداره معیشت خانواده به گردن همسرش (که مدیر دبیرستان بود) می‌افتد. زمانی پیروز به پدرش به شوخی گفته بود که اگر او بمیرد خانواده حقوق بازنشستگی او را هم از دست می‌دهند. ملکی با اشاره به آن شوخی می‌گوید: «تنها دل‌وایس عمده من از وضع مالی است، زیرا [با] اقامت اجباری چند ساله [در زندان] ... به نحو دیگری آن دو هزار تومان از بودجه حذف می‌شود، یعنی آنچه که تو با شوخی می‌گفتی، جدی - و با وضعی از لحاظی بهتر و از لحاظی بدتر پیش می‌آید، بهتر، از این لحاظ که هنوز عمری باقی است [یعنی هنوز نمرده‌ام] که آن دو هزار تومان از بودجه حذف می‌شود؛ بدتر، از این لحاظ که علاوه بر حذف شدن آن من نیز [چون زنده‌ام] در اینجا هزینه‌ای دارم که با همه سنگینی، مادر تسلیم آن است.»

و سپس با ابراز حق‌شناسی زیاد از همسرش، می‌گوید که زن‌ها از مردها هم «جوانه‌زن‌ترند» (در قیاس با «جوانمرد»):

«بار دیگر نه تنها من گردن بار [= ویاال گردن] مادر گردیدم، بلکه شماها نیز که بزرگ شده‌اید و همه خرج بیشتری دارید، بار همه به دوش مادر است. بارها گفته‌ام و نوشته‌ام که زنان در برابر روبرو شدن با مشکلات حتی از مردها جوانه‌زن‌ترند.»

درباره خبر مرگ مادرش که در زندان به او رسیده می‌نویسد که چند روز پیش از آن اعضاء خانواده‌اش هنگام ملاقات در زندان لباس سیاه پوشیده بودند:

«پرسیدم و دست آخر پی بردم مادری که بیش از نیم قرن است [که] از محبت و پرورش دائمی او برخوردار بودم از میان ما رفت. البته شوخی نیست که مؤنست بیش از نیم قرن در آن واحد قطع شود. البته من ناچار در اینجا برای خاطر [بیماری] قلب و دیگر بیماری؛ باید خیلی خونسرد باشم. همین طور هم هستم. فرق آن شب با شب‌های دیگر این بود که در این گوشه عزلت اجباری به جای ساعت یازده - که همیشه می‌خوابیدم - دو شب تا ساعت یک بعد از نصف شب بیدار ماندم، وحالا عادت شده...».

کلامش فقط در یک جا به نوعی نصیحت پدرا نه نزدیک می‌شود، ولی باز هم به شیوه گفتگو با یک آدم مستقل است:

«تو نمونه‌ای از قشرهای مختلف نسل جوان امروز هستی یا بودی، یعنی ترکیبی از زشتی‌ها و زیبایی‌ها. معجون عجیبی بودی. امیدوارم و شاید ایمان دارم که تحولاتی در فکر و کردار تو پیدا شده [باشد]. با این سرنوشتی که پدرت دچار آن شده، نه سرنوشت بلکه به قول ژان پل سارتر «انتخابی» که پدرت کرده. و ناچار نتایجی برای خانواده و از جمله خود تو دارد. چه تصمیمی گرفته‌ای؟ آیا در کردار و رفتار و تصمیم تو تاثیر کرده؟ آیا وظیفه‌ای در برابر مادر و خانواده و پدر حس می‌کنی؟...»

در جای دیگری در جواب انتقاد پیروز از نحوه دفاعیاتش در دادگاه نظامی (به روایتی که با تحریف و تغییر سازان امنیت در روزنامه‌ها چاپ کرده بودند) می‌نویسد:

«راستی شماها تصور می‌کنید که من در رم یا در وین و غیر آن نشسته و تزی را نوشته‌ام. محیط را در نظر نمی‌گیرید ... تو نباید انتظار داشته باشی که من یا امثال من بتوانیم هوی و هوش جوانان چینی [= مائوئیست] و یا توده‌ای و یا منفی باfan بلندپرواز و جمله‌پرداز را راضی کنیم. این همه بلند پرواز و جمله پرداز که [از اروپا و آمریکا] به ایران برگشتند چه کار کردند؟ غیر از رفتن به سراغ آب و علف؟ تازه آنها که می‌خواستند کاری کنند نیز خیطی بار آوردند ...».



در نامه خرداد ۱۳۴۵ به پیروز می‌نویسد که «تنها امیدم در موقع آزادی تو هستی، یعنی هیچ عامل تشویق‌کننده و مساعدی وجود ندارد مگر تحولات تاریخی چنین کنند». ولی در نامه آبان ۱۳۴۴ از این جهت نیز اظهار امیدواری کرده بود:

«تماس یک ماهه با نسل جوان [دانشجویان زندانی] بار دیگر مرا زیاد امیدوار ساخت. زیرا شور و شوق فراوانی که به دعوی [= بنا به اظهار] آنان در عده زیادی از همسالان‌شان وجود دارد قوت قلبی برای من بود. آخر عمر باز هم آزمایش‌های با ارزشی را در این محیط [زندان] دیدم که از آزمودن آنها خرسندم».

و در جای دیگر نامه می‌نویسد:

«آنچه بر من گذشته و می‌گذرد ابدأ شانس [یا بدشانسی] نیست. راهی است که انتخاب کرده‌ام، خوب یا بد! شاید [زندگی] همه‌اش خوردن و خوابیدن و مردن نباشد. همواره برای من امکان داشته و دارد که راه دیگری انتخاب می‌کردم. از راهی که انتخاب کردم پشیمان نیستم. گر چه گرفتاری کنونی من واقعا برخلاف تمام اصول است ... و می‌توان آن را به بدشانسی تعبیر کرد ... اما این بدشانسی موضوعی است که من ... و تمام افراد این ملت در آن شریک هستیم. این بدشانسی، زندگی کردن در زمانی و مکانی و مرحله‌ای از تکامل تاریخی ایران است که بالاترین منطق آن بی‌منطقی است».

و بالاخره با زبانی ساده از وضع خود تعبیری فلسفی می‌کند: ممکن است آنچه فعلا می‌گذرد گریزناپذیر باشد، ولی با شناخت علل و اسباب آن می‌توان آن را تغییر داد:

«باری، از لحاظ من نگرانی نداشته باشید. انسان وقتی به ضرورت‌هایی پی می‌برد از اوضاع نه تعجب می‌کند و نه زیاد متأثر می‌شود. به گفته هگل ... درک ضرورت عبارت از آزادی است. انسانی که ضروریات را درک می‌کند، می‌داند که [فعلا] چاره‌ای جز آن نیست، اما می‌توان آن را تغییر داد».

پاریس و آکسفورد

دسامبر ۲۰۰۲

[بازداشتگاه تهران]، جمعه ۲۱ آبان ماه ۱۳۴۴ برابر با ۱۲ نوامبر ۱۹۶۵

فرزند عزیزم پیروز

جندی پیش نامه‌ای با حوصله و تفصیل برای تو نوشتم که متاسفانه از خوان‌های هفتگانه رستم (یا که؟) رد نشد. امیدوارم این یکی به تو برسد.

امروز خوش‌و‌وقت‌م که پس از مدتی که هر هفته - و پیش از آن، هر روز - با تو تجدید عهدی خوش یا ناخوش داشتم، تکرار می‌شود. در شرایطی که من زندگی می‌کنم، ناچار همه کارها یا انجام وظیفه و یا رفع تکلیف است. یک کار از لحاظ شخصی و خصوصی مطلوب وجود ندارد، مگر ملاقات‌هایی که هفته‌ای یک روز انجام می‌شود - آن هم گاهی توام با بعضی نگرانی‌ها. در هر حال، برای این روز جمعه، نوشتن این نامه به تو کار مطلوبی است که برای خودم پیدا کردم.

من برنامه ترجمه و مطالعاتی دارم. دیشب وظیفه امروز صبح را [به صورت] فوق‌العاده انجام دادم تا با فراغتِ بال این نامه را برای تو بنویسم. برای این که از وضع من نگران نباشی، باید بگویم که یک ماه اول این اقامت اجباری نامساعدتر از تمام دفعات دیگر بود. معذک روحیه من بهتر از همیشه بود. پس از یک ماه اولیه - که دست کم با شخص من با احترام رفتار می‌شد، اما مقررات نیز کما هو حق و یا نا حق اجرا می‌گردید - به [بند] عمومی رفتم. بار دیگر با جوانان پرشور دانشگاه بودم که متاسفانه پس از یک ماه دیگر، دوباره پشت بانک سپه^۱ فرستاده شدم که [زندانی] انفرادی و بدون ملاقات هستم، یعنی ملاقات، خارج از مقررات این دستگاه، با اجازه بازپرس دادرسی ارتش، هفته‌ای یک بار صادر می‌شود. در اینجا، از لحاظ وسائل استراحت زندگی، در حدودی که معلوم است، چیزی کم ندارم. از لحاظ خورد و خوراک و پوشاک و زحماتی که لازمه آنها است، وضع بهتر از زندگی در وین است^۲، زیرا با توجه خاصی که مادر^۳ در این موارد دارد، نقصی در کار نیست. چنان که می‌دانی، مادر نیز مانند اغلب مردم - اما به خصوص او - دو وجهه دارد. در این اوضاع و احوال که من هستم و بارها بوده‌ام^۴، او تبدیل به ملائکه‌ای می‌شود. البته شاید برای این که خود من نیز یک زندگی به تمام معنا با تقوا پیدا می‌کنم، که مورد تقاضای مادر است. ای کاش هم مادر و هم من همواره در این اوضاع و احوال نسبت به هم و نسبت به شما بودیم. گذشته، گذشته است. آینده نیز نا معلوم. اما اطمینان دارم که - اگر عمری بود - این زندگی با تقوا تا حدود خیلی زیاد در این آخر عمر باقی بماند.

در هر حال، در تمام این مدت، به من بد نگذشته. طبق شعاری از گوته که شاید برای تو نقل کرده باشم: آدم با تربیت کسی است که بتواند با خودش مدت‌ها مشغول باشد. من هم کوشیدم وقت خود را به طور مفید - اگر نه مطبوع - با خود بگذرانم. البته وقتی انسان با ایده اصیلی زندگی می‌کند، تحمل مشقات خیلی آسان است. وقتی انسان می‌داند به یک communate و یا به زبان

آلمانی به Gemeinschaft تعلق دارد که آن جامعه علاوه بر ملی، بین‌المللی نیز هست. تحمل این نام‌لایمات خیلی ملایم و گاهی توام با ایده‌الیسمی می‌شود که برای هر کس قابل درک نیست. تماس یک ماهه با نسل جوان [دانشجویان زندانی] بار دیگر مرا زیاد امیدوار ساخت، زیرا شور و شوق فراوانی که به دعوی [بنا به اظهار] آنان در عده زیادی از همسالان‌شان وجود دارد، قوت قلبی برای من بود. آخر عمر باز هم آزمایش‌های با ارزشی را در این محیط [زندانی] دیدم که از آزمودن آنها خرسندم.

آن طور که کار شروع شده به احتمال قوی ادامه آن به مدتی اقامت در اینجا منجر خواهد شد، مگر وضع تازه‌ای پیش آید که عفوی چیزی در این میان باشد. تنها دل‌وایسی عمده من از وضع مالی است، زیرا [با] اقامت اجباری چند ساله در اینجا [در زندان]، که شاید با خاتمه تحصیل تو توام باشد (در صورتی که عمری باقی بود)، به نحو دیگری آن دو هزار تومان از بودجه حذف می‌شود. یعنی آنچه که تو با شوخی می‌گفتی، جدی - و با وضعی از لحاظی بهتر و از لحاظی بدتر - پیش می‌آید؛ بهتر از این لحاظ که هنوز عمری از من باقی است که آن دو هزار تومان از بودجه حذف می‌شود^۵ بدتر، از این لحاظ که علاوه بر حذف شدن آن، من نیز در اینجا هزینه‌ای دارم که با چه سنگینی، مادر تسلیم آن است. بار دیگر، نه تنها من گردن بار [و بال‌گردن] مادر گردیدم، بلکه شماها نیز که بزرگ شده‌اید و همه خرج بیشتری دارید، بار همه به دوش مادر است. بارها گفته‌ام و نوشته‌ام که زنان در برابر روبرو شدن با مشکلات حتی از مردها، جوانه‌زن‌ترند.^۶ مادر، در گذشته، بارها امتحان خود را داده. این دفعه، بار از همه وقت سنگین‌تر است. اما شکی نیست که او، مانند گذشته، «شیرزنانه» وظایف خود را دارد انجام می‌دهد.

چند روز پیش، عده‌ای از خواهران، و خواهرزاده‌های خواهر مرحوم، و برادرها و طبعاً صبیحه و مینا [برادرزاده‌ام] و برادرها با لباس سیاه به دیدن من در زندان آمدند. من متوجه لباس سیاه آنها نشدم، اما دیدم همه اوقات‌شان تلخ است. به خصوص سیمای صبیحه و رضاداداش^۷ به نظر من خیلی غیرعادی آمد. پرسیدم و دست آخر پی بردم مادری که بیش‌تر از نیم قرن است از روی آگاهی از محبت و پرورش دائمی او برخوردار بودم، از میان ما رفت. البته شوخی نیست که موانست بیش‌تر از نیم قرن در آن واحد قطع شود. البته من ناچار در اینجا برای خاطر [بیماری] قلب و دیگر بیماری‌ها باید خیلی خونسرد باشم. همین طور هم هستم. فرق آن شب با شب‌های دیگر این بود که در این گوشه عزلت اجباری به جای ساعت یازده - که همیشه می‌خوابیدم - دو شب تا ساعت یک بعد از نصف شب بیدار ماندم، و حالا عادت شده. زودتر از دوازده به رختخواب نمی‌روم، آن هم می‌میل، زیرا روزها و اول شب‌ها برنامه‌ای دارم که نمی‌دانم برای چشم‌انم (که دومی نیز در جریان

نوروز^۱ هر هفته به دیدن من نمی‌آید. روزی که خبر [فوت] حاج خانم را آورده بودند، با مانی و محمود آمده بود. گفت: چرتیکیای^{۱۱} پیروز رسید. امیدوارم امسال را نیز مانند سال گذشته از دست ندهی. در همان روز، صحبت از این به میان آمد که در زندان بلیت بخت‌آزمایی فروش می‌رود. رضا داداش خطاب به من و با تاکید گفت: شما با شانس‌ی که دارید، خوب است بلیتی بخرید، و این جمله را چند بار تکرار کرد و می‌خواست برای بدشانسی من دلسوزی کند. البته من از افکار و احساسات او نسبت به خودم به خوبی آگاهم، اما این حرف او در آن لحظه مورد توجه و تا حدودی مورد تعجب من شد. فراموش کردم. اما دو روز بعد، شب جمعه‌ای به یاد حرف او افتادم و ساعتی در آن باره فکر می‌کردم و [آن حرف] موجب رنجش و عذاب فکری برای من شد.

آنچه بر من گذشته و می‌گذرد ابدًا شانس [یا بدشانسی] نیست. راهی است که انتخاب کرده‌ام، خوب یا بد! شاید همه‌اش خوردن و خوابیدن و مردن نباشد. همواره برای من امکان داشته و دارد که راه دیگری انتخاب می‌کردم. از راهی که انتخاب کردم. پشیمان نیستم. گرچه گرفتاری کنونی من واقعا برخلاف تمام اصول است و از لحاظ قضایی کوچک‌ترین علتی ندارد و می‌توان آن را به بدشانسی تعبیر کرد، آن هم نه به هر معنا. اما این بدشانسی موضوعی است که من و عمورضا^{۱۱} و تمام افراد این ملت در آن شریک هستیم. این بدشانسی، زندگی کردن در زمانی و مکانی و مرحله‌ای از تکامل تاریخی ایران است که بالاترین منطق آن بی‌منطقی است.

با وجود این، من عقیده ندارم که جوانان تحصیل کرده ما، مانند آن زاهد، فقط گلیم خویش را از آب بیرون بکشند. بلکه نظر من این است که باید غریق را نجات داد و کشور را از این منطق بی‌منطقی رها ساخت.^{۱۲}

باری، من برای این که گرگ باران دیده‌ای هستیم، از روز اول و حرکت از خانه. بعضی کتاب‌ها همراه داشتم که قسمتی از آنها را نجات دادم و [اینک] همراه دارم. یک کتاب دیکسیونر [فرهنگ] اصطلاحات اجتماعی - اقتصادی است که از لحاظ این دو نوع اصطلاحات، به خصوص [اصطلاحات] اجتماعی، به منزله دایره‌المعارف است. برای هر لغت، مقاله‌ای مختصر یا مفصل نوشته شده. من نیمی از این کتاب را در بیرون [از زندان] ترجمه کرده بودم. اما بدون محرک خارجی حوصله تمام آن را نداشتیم. حالا در زندان - که از لحاظ مزاجی به آدم حساسی تبدیل شده‌ام - دارم ترجمه آن را به اتمام می‌رسانم. در صورتی که چاپ شود، بی‌شک خیلی مفید خواهد بود.

در سال گذشته، در حدود شش هفت جلد کتاب ترجمه کردم که در حدود هفت هشت هزار تومان درآمد داشت. موفقیتی بود که فعلا از دست رفته. شاید کمکی کرد که فروض تخفیف پیدا

کند، با همت و کاردانی و مدیریت مادر که در غیاب من همواره بهتر می‌شود، امید است پیش از حذف شدن دوهزار تومان از بودجه، دست کم از قرض رها شویم.

در حال حاضر، از لحاظ مالی، امید مدیریت مادر و به اضافه موجودیتی است که بین ما فقط او دارد که کار تحصیلی شما را سروسامانی دهد و از من نیز پذیرایی کند، چنان که تا حالا بهترین پذیرایی ممکن را کرده است.

دو جلد از کتاب‌ها را دیده‌ای. دو جلد دیگر از همان نوشته چاپ شده و تحریم است و دچار مشکلات بی‌منطق [یعنی اجازه پخش و نشر نمی‌دهند].

باری، از لحاظ من نگرانی نداشته باشید. انسان وقتی به ضرورت‌ها پی می‌برد از اوضاع نه تعجب می‌کند و نه زیاد متأثر می‌شود. به گفته هگل و پیروان راست و چپ او، درک ضرورت عبارت از آزادی است. انسانی که ضروریات را درک می‌کند، می‌داند که [فعلاً] چاره‌ای جز آن نیست، اما می‌توان آن را تغییر داده و راه آن را نیز درک می‌کند و می‌داند که جریان تاریخ (البته با دخالت انسان‌ها) این ضرورت‌های کهنه و پوسیده را از میان برمی‌دارد و به جای آن، ضرورت‌های نو را - که از مدت‌ها پیش لزوم آن حس شده - قرار دهد.

باری، به امید رسیدن خبرهای خوب از وضع شخصی و تحصیلی تو [این نامه را] خاتمه می‌دهم. نمی‌دانم عمو^{۱۳} در آن دیار هست یا نه. اگر هست سلامی و دعایی برسان و همچنین به دیگر دوستان و آشنایان، اگر مناسبت و رابطه‌ای بود.

خلیل ملکی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بازداشتگاه تهران ۲۰ خرداد ۱۳۴۵ برابر ۱۰ ژوئن ۱۹۶۶

فرزند عزیز

نامه اخیر تو که به اصطلاح جامع و مانع بود، رسید. بسیار موجب تشکر و خرسندی گردید. گفتم نامه تو خوب بود، امیدوارم خود تو نیز مثل نامهات باشی. بی‌شک نامه حاکی از بخشی از حالات انسانی است. در آن حدود، خود تو نیز مثل نامهات خوب هستی. ما به قول سعدی: گهی بر طارم اهلی نشینم گهی بر پشت پای خود نبینم. امیدوارم تا حالا توانسته باشی روحیه و سجایای پا برجا برای خودت درست کرده باشی و یا دست کم در صدد باشی که چنین کنی.

گرمای ایجا مرا سخت کلافه کرده است. این نامه را از روی بی‌حوصلگی و با عجله می‌نویسم که بتوانم رد کنم تا جواب نامه تو خیلی به تأخیر نیفتد. حوصله این را ندارم که نامه تو را از نو بخوانم تا هیچ مطلبی فراموش نشود. معذرت می‌خواهم تمام سوالات مهم تو را بدهم. شاید مطالبی که تا حالا به دست تو رسیده، جواب بعضی از آن سوالات باشد.

اول درباره خود تو. تنها موضوعی که گویا به من جواب ندادی، این است که خواهش کرده بودم با آلبرت کارتی مکاتبه کن و تشکر^{۱۴}. و او را در جریان کارهای خود بگذار. یعنی در جریان کار یا بورس. امیدوارم اگر این کار را نکرده‌ای. در هر حال نامه اظهار تشکر و شرح حالی بنویسی و به من نیز اطلاع دهی. در صورتی که به تو پیشنهاد شده باشد که نامه‌ای به رئیس جمهور^{۱۵} بنویسی، البته مانعی ندارد. اما تو شخصا نباید خود را معرفی کنی. ممکن است بنویسی به مناسبت اوضاع اجتماعی به مشکلات مادی برخوردارم معرفی تو را رفا^{۱۶} باید بکنند، نه خود تو.

در هر حال، امید من این است که دست کم تو برای تاریخ آزاد شدن من (اگر عمری بود) موجب امید و خوشحالی من باشی. هر چه فکر می‌کنم، تنها امیدم در موقع آزادی تو هستی. یعنی هیچ عامل تشویق کننده و مساعدی وجود ندارد، مگر تحولات تاریخی چنین کنند. من عقیده ندارم آدم خوبی از کسان بدی احاطه شود. که گفته اند: «به من بگو با که معاشرت می‌کنی تا بگویم که نو کیستی» بخصوص اشخاص با نفوذ خود محیط خود را انتخاب می‌کنند.

راستی شماها تصور می‌کنید که من | به جای زندان و دادگاه | در رم یا در وین و غیر آن نشسته و تزی را نوشته‌ام. محیط را در نظر می‌گیرید. نمی‌دانم اصول محاکمات دکتر مصدق یادت هست یا نه؟ یا از کسی که یادش باشد بتوانی سوال کنی. سیاستمدار تمام حقایق را نمی‌گوید. نو نباید انتظار داشته باشی که من یا امثال من بتوانیم هوی و هوس جوانان چینی [= مائوئیست‌ها] و یا توده‌ای و یا منفی‌با فان بلند پرواز و جمله‌پرداز را راضی کنیم. این همه بلند پرواز و جمله‌پرداز که از اروپا و امریکا | به ایران برگشتند چه کار کردند؟ غیر از رفتن به سراغ آب و علف؟ تازه آنها که می‌خواستند کاری کنند نیز خیلی بار آوردند. سیاستمدار صحیح. به نظر من. نه برای راضی کردن افکار عام مصنوعی (که با کمال ناسف افکار عامه دانشجویان ایرانی مقیم خارج مصنوعی است) باید کار کند، بلکه باید البته با در نظر گرفتن تاکتیک‌هایی طبق عقل سلیم و تدبیر و نامل کار کند. البته گاهی وضع شخصی یا اجتماعی اجازه می‌دهد و یا الزام می‌کند که انسان به سیم آخر بزند، اما نه همیشه. در مورد کار ما^{۱۷} نیز هیچ شخص عاقلی نگفت به سیم آخر بزنیم. فقط انتظار جوانان پریها و احساساتی تو خالی این است.

این که نوشته‌ای من [در دادگاه نظامی] از حزب توده بیشتر انتقاد کرده‌ام تا از دستگاه حکومت، تعجب کردم. اگر این کار را کرده بودم، اولاً تعجبی نداشت، زیرا من در ید قدرت اینها [رژیم شاه] هستم و از آنها [از توده‌ای‌ها] نیز هیچ گونه خجالت اخلاقی ندارم. ثانیاً تو اگر همان [روزنامه] اطلاعات را مقایسه کنی، خواهی دید که از لحاظ کمیت و کیفیت، انتقاد از دستگاه [حاکم] خیلی بیشتر است. شاید اطلاعات هوایی جور دیگر باشد^{۱۸}، اما تو [روزنامه اطلاعات] زمینی و بعد اصل موضوع را نیز درای. دیگر این که این تقصیر من نیست که تمام حرف‌های من [در دادگاه نظامی] به گوش مردم نمی‌رسد. که تکلیف آنهایی است که در خارج‌اند. آنچه تکلیف من بود، من گفته‌های [دفاعیات] خود و دو نفر دیگر را که بسیار با ارزش بودند به دستشان رساندم^{۱۹}. [علیجان] شانس و [رضا] شایان امتحان بسیار درخشانی [در دادگاه نظامی] در بازجویی‌های قبل از شروع محاکمه دادند. امید من آنها و امثال آنها هستند. عاقل و صفا^{۲۰} و مهندس بازرگان و غیره را آوردند اینجا از برازجان. یک روز اینجا بودند و رفتند [به زندان] قصر. عاقلی از قول صفا گفت زندانیانی که شاگرد مستقیم خود اوستا^{۲۱} هستند، در زندان رفتاری خوب داشته‌اند.

باری، من از سوی دیگر اصلاً حزب توده را انتقاد نکرده‌ام. من دفاع جانانه‌ای از حزب توده کرده‌ام که متأسفانه آن طوری که باید و شاید حتی روی کاغذ نیامده^{۲۲}. من اگر از حزب توده نیز انتقاد کرده باشم، همواره مقید بودم اصطلاح حزب استالینی را به کار برم. انتقاد من از رهبران فرمانبردار [حزب توده] و رژیم استالینی بوده، و دفاع از اکثریت بزرگ [اعضای عادی] که میهن پرست بوده‌اند. من اوصاف و خصائل انشعابیون را به اکثریت بزرگ [اعضای] حزب توده دادم و گفتم آنها در حزب ماندند تا به خیال خود آن را اصلاح کنند. انتقاداتی که من کرده‌ام، در حقیقت انتقاداتی است که هم اکنون باید غیراستالینی کننده‌ها^{۲۳} خود آن انتقادات را بکنند. اگر نکرده‌اند، اگر دستگاه رهبری حزب توده برعکس تمام احزاب کمونیست هنوز غیراستالینی نشده، جای تأسف است. در رهبری آنها باید جراحی حسابی به عمل آید تا طبق نظریات غیراصولی، خلیل ملکی را که در این شرایط سخت و ناهنجار زندگی می‌کند، از نو مورد حمله قرار ندهند، بلکه گذشته را جبران کنند. من نیازی به تجدید حیثیت از طرف آنها ندارم، زیرا خوشبختانه حوادث تاریخی تا حدودی که حیثیت مرا کم و بیش مشکوک کرده بود، جبران کرد. اما آنها وظیفه دارند که این تیتوئیست پیش از تیتو راجدید حیثیت کنند، چنان که از تیتو کردند.^{۲۴}

از لحاظ تذکری که راجع به تشکر از رفقا^{۲۵} داده بودی، بسیار ممنون هستم و این کار را کردم و اگر تا حالا نشده، لزومی نمی‌دیدم، زیرا توضیح واضح‌تر بود. تنها امید و تسلیت، در ایران، آنها هستند. تو نیز به نوبه خود هر مقدار کم‌کم و کیفاً مایل هستی، از طرف من این اظهار تشکر را بکن.

بخصوص در این حالت خفقان در ایران، کمک‌های ارزنده آنها بسیار موثر و تشویق کننده است. بعضی از اقدامات در اروپا اینجا موجب فشارهایی برای ما - به خصوص برای من - شده. معذک من خوشحال و راضی هستم. همین قدر که حرکت و جنبش باشد، هزار بار بهتر از بی‌حرکتی است، اما روی هم رفته این سر و صدا مفید بوده. اگر به طور عادی بود، [مدت] زندان ماها بیشتر می‌شد. به خصوص آن سه نفر^{۲۶} به اصطلاح قسر دررفتند. برای من نیز سه سال کم است. نمی‌دانم می‌دانی که [حسین] تحویلدار^{۲۷} به چهار سال [زندان] محکوم شده، در صورتی که عاقلی [زاده] و [منوچهر] صفا و من به سه سال [زندان] محکوم شدیم.

آنچه [در روزنامه اطلاعات] منتشر شده، گفته‌های من در دادگاه [نظامی] نیست، بلکه لایحه دفاعیه کتبی من [در رد کیفرخواست] است که با اضافات، به خصوص در شماره اول [اطلاعات] و با تحریفات منتشر شده، و فقط لایحه دفاعیه‌ای است که به دادگاه اول داده‌ام.

من وقتی خود را از اتهامات وارد بر سوسیالیست‌ها^{۲۸} تبرئه می‌کردم و می‌نوشتم که ما از آنها مستقل هستیم، فکر کردم که متهم کردن آنها از لحاظ هیات حاکمه کار خوبی نیست، یعنی من نباید بگویم ما از آنها و آنها از ما نیستند و این شماره‌ها که در پرونده از سوسیالیسم هست، مورد تایید همه سوسیالیست‌ها است.^{۲۹} نمی‌دانم خوب کردم و یا بد. در هر حال، نیت من این بود که تمام افراد جامعه [سوسیالیست‌های ایرانی در] اروپا را در نظر خود و آنها تبرئه کنم. این بود که نوشتم جمعیت [آنها] متحدالشکل نیست: خیلی‌ها مخالف معرف رهبران و موافق [نظریات] ما هستند.^{۳۰} من مقری برای آنهايي درست کردم که به ایران می‌آیند تا [اگر دستگیر شدند] بگویند که به فرض ثبوت عضویت، ما موافق نوشته‌های رهبران نبودیم. آنها می‌توانند به گفته‌های من [در دادگاه نظامی] استناد کنند. بعد فکر کردم که رهبران [جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا] را نیز باید، دست کم از لحاظ اخلاقی، تبرئه کنم. از [امیر] پیشداد و حسین ملک (تنها کسانی که اسم برده بودم و البته در این شرایط به ایران نخواهند آمد) زیاد تعریف کردم. خیلی بیشتر از آن چه روی کاغذ [در لایحه دفاعیه کتبی] به طور خلاصه آورده‌ام.

پیروز عزیز، بعضی مطالب دیگر نیز می‌خواستم بنویسم که به مناسبت گرما و کم حوصلگی فعلاً [از نوشتن آن] صرف نظر می‌کنم و بعدها می‌نویسم. از اخبار و اطلاعات بسیار جالب و ارزنده‌ای که داده بودی، بار دیگر بسیار ممنونم. به هر کس مناسبت داشته باشد، سلام و درود بی‌پایان مرا برسان. در این گوشه انزوای زندان، لطف و محبت دوستان دور و نزدیک بسیار ارزنده و تنها امید و پشتیبان ماست. خداحافظ. در انتظار نامه.

در این اواخر، در اینجا فقط با سه دانشجوی دزدکی روزی نیم ساعت تماس دارم که یکی از آنها با تو همشاگردی بوده و مورد شکنجه قرار گرفته که حالا دانشجوی پزشکی است، و دو دانشجو از [دانشکده] فنی و [دانشکده] کشاورزی.

مفتخو ۱۲۶

یادداشت‌ها

۱. یعنی زندان موقت شهربانی
۲. ملکی با پیروز مدتی در وین (اتریش) زندگی دانشجویی کردند (در سال ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳). رجوع فرمایید به نامه‌های خلیل ملکی به کوشش امیر پیشداد و محمدعلی همایون کاتوزیان، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۱
۳. صبیحه ملکی، همسر ملکی.
۴. اشاره‌ای است به زندان‌های دیگری که ملکی زندانی شده بود.
۵. یعنی حذف حقوق بازنسنجی ملکی پس از محکومیت او در دادگاه نظامی. این پیش‌بینی کاملاً درست بود. وزارت آموزش و پرورش حقوق بازنسنجی ملکی را قطع کرد و او با مشکلات مالی بزرگ‌تری روبرو شد. رجوع فرمایید به نامه‌های خلیل ملکی
۶. جوانه‌زن، به فیاس با جوانمرد.
۷. رضا ملکی، برادر خلیل ملکی.
۸. مادر ملکی.
۹. بسر کوچک ملکی.
۱۰. CERTIFICAT با تلفظ ایتالیایی.
۱۱. عمو رضا و رضا داداش = رضا ملکی
۱۲. گفت آن گلیم خویش به در می‌برد / موج / وین جهد می‌کند که بگیرد غریب را از (سعدی)
۱۳. عمو حسین: حسین ملکی که در آن سال‌ها برای FAO، یکی از موسسات سازمان ملل متحد، کار می‌کرد و به مأموریت‌های چند ماهه به کشورهای در حال رشد می‌رفت.
۱۴. آلبرت کارتی، دبیر بین‌الملل سوسیالیست‌ها که تبلیغات وسیعی در میان احزاب سوسیالیست اروپا در دفاع از ملکی و یارانش به راه انداخته بود. رجوع فرمایید به خاطرات سیاسی خلیل ملکی چاپ دوم، تهران: شرکت انتشار، ۱۳۶۸ و نامه‌های خلیل ملکی به کوشش امیر پیشداد و محمدعلی همایون کاتوزیان، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۱
۱۵. منظور جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا است.
۱۶. منظور از «کار ما» یعنی شیوه دفاع در دادگاه نظامی.
۱۷. منظور از «کار ما» یعنی شیوه دفاع در دادگاه نظامی.
۱۸. روزنامه اطلاعات به دستور سازمان امنیت بخشی از دفاعیات ملکی را با اضافات و تحریفاتی (که موجب سوء تفاهماتی حتی در میان دوستان و هواداران ملکی شد) چاپ کرد. چکیده‌ای از این دفاعیات در اطلاعات هوایی که ویژه ایرانیان خارج از کشور (در اروپا و آمریکا) منتشر شد، چاپ شده بود. گفتن ندارد که ملکی متن چاپ شده در اطلاعات هوایی را ندیده بود. رجوع فرمایید به مجله سوسیالیسم، شماره ششم فروردین ۱۳۵۴؛ شماره هفتم مهرماه ۱۳۴۵ (متن اصلی دفاعیات ملکی در دادگاه نظامی و متن کیفرخواست دادستان نظامی در این دو شماره چاپ شده است).

۱۹. به همت جلال آل احمد، متن «لایحه دفاعیه کتبی» خلیل ملکی، رضا شایان و علیجان شانسی به دست کوشندگان جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا رسید. متن دفاعیات ملکی (با متن کیفرخواست دادستان نظامی) در مجله *سوسیالیسم* و متن دفاعیات علیجان شانسی در جزوه‌ای مستقل، از انتشارات جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا. در اسفند ماه ۱۳۴۴. در اروپا طبع و نشر شد. مشکل این بود که ارسال این نشریات به ایران با مشکلات و خطرات فراوانی روبرو بود و چندان که توزیع وسیع آن را تقریباً غیرممکن می‌ساخت.

۲۰. عباس عاقلی‌زاده و منوچهر صفا، هر دو از فعالان و رهبران جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران.

۲۱. بعضی از رفقای ملکی او را در پشت سرش «اوسا» [استاد] می‌خواندند.

۲۲. رجوع فرمایید به نامه مفصلی که ملکی از زندان برای جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا نوشته. در نامه‌های

خلیل ملکی

۲۳. یعنی آنها که با استالین‌بیم مخالفند و باید افکار و سازمان خود را استالین‌زدایی کنند.

۲۴. اشاره‌ای است به ایجاد روابط دوستانه بین شوروی و یوگسلاوی بعد از مرگ استالین. و سفر خروشچف به بلگراد در سال ۱۹۵۵. منظور از «تیتوئیست پیش از تیتو» خود ملکی است.

۲۵. منظور اعضا جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا است که برای دفاع از ملکی و یارانش سخت کوشیدند و احزاب و مطبوعات سوسیالیست و آزادی‌خواه، و سازمان‌های دفاع از حقوق بشر را برای دفاع از او بسیج کردند.

۲۶. آن سه نفر عبارتند از: رضا شایان، علیجان شانسی و میرحسین سرشار. رجوع فرمایید به *خاطرات سیاسی خلیل ملکی* با مقدمه محمدعلی همایون کاتوزیان.

۲۷. حسین تحویلدار از فعالان جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران

۲۸. منظور اعضا و رهبران جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا است.

۲۹. بازجویان سازمان امنیت و دادستان نظامی شماره‌هایی از ماهنامه *سوسیالیسم* و مجله *سوسیالیسم* - هر دو، ارگان جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا - را ضمیمه پرونده ملکی کرده بودند.

۳۰. منظور رهبران جامعه سوسیالیست‌ها در اروپا است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

مفتگو ۱۲۷